

غسالان درباره شغل خود چه می گویند؟

مادرم را با دست خودم راهی سفر آخرت کردم



درحال حاضر، شهر یزد هشت غسال جوان شامل چهار زن و چهار مرد دارد. سجاد ۲۴ ساله، می گوید: در سن ۱۹ سالگی بعد از پایان خدمت سربازی، متوجه شدم سازمان آرامستان ها در زمان کرونا نیاز به نیروی بسیجی برای غسالی دارد. من داوطلبانه این شغل را به خاطر برکات مادی و معنوی آن انتخاب کردم. وی با تأکید بر این که باید دیدگاه جامعه نسبت به این شغل تغییر کند ادامه می دهد: زمانی که در جمع دوستانم قرار می گیرم، شغلم را به تمسخر می گیرند، می گویند «مرده شور آمد» و شروع به خندیدن می کنند یا ناوای محله به من گفته برای نان گرفتن به اینجا نیا! در منزل برخی اقوام هم متوجه شده که بعد از بیرون رفتن من، قند داخل قندان را دور می ریزند. شغل من و نگاه مردم به این شغل باعث شده که از بعضی اقوام دور شوم. در دانشگاه هم به خاطر شلیم قضاوت می شوم و کمتر کسی با من مراوده می کند یا از دستم چیزی می گیرد. سجاد در مورد ازدواجش می گوید: زمانی که می خواستم به خواستگاری بروم پدرم گفته بود نگو که غسالی، بگو در شهرداری شاغلی. گفتن من باید یک عمر زندگی کنم و مجبورم شغلم را بگویم، اگر خدا بخواهد همه چیز درست می شود. در جلسه خواستگاری گفتن کارمند شهرداری ام ولی در غسالخانه مشغول به کار هستم. بعد از آن که بیرون آمدم پدرم واکنش بدی به حرف من داشت. اما یک هفته بعد دختر با پدرم تماس گرفت و گفت از صداقت پسر شما خوشم آمده و شغلش را می پذیرم، به این شرط که بعد از مدتی آن را تغییر دهد. بعدها با خانمم صحبت کردم و از علاقه ام برایش گفتم و الان حدود شش سال از آن روز می گذرد و همسرم که خودش معلم است، با شغلم مشکلی ندارد. این غسال جوان می افزاید: یکی از خاطرات غم انگیزی که هر ماه چند بار برایمان پیش می آید زمانی است که پیکر جوانی ۱۶-۱۷ ساله یا بچه ها را شستشو می دهیم و در اتاقی وداع، شاهد گریه و فریادهای سوزناک مادر متوفی هستیم. خاطره دیگر این که در دوران اوج کرونا روزانه ۵۰ یا ۶۰ متوفی را غسل می دادیم. فرزندان متوفی حتی زیر تابوت پدر و مادر خود را نمی گرفتند و از ترس سرایت کرونا در فاصله دور می ایستادند. سجاد می افزاید: در آن دوران که بیماران کرونایی را غسل می دادیم، تعدادی از کادر اداری سازمان هم از ما دوری می کردند؛ حتی زمانی که وارد ساختمان اداری می شدیم تا ساعت ورود و خروجمان را اعلام کنیم، بعضی از آنها فرار می کردند! به لطف و کرم خدا در حالی که همه کارمندان کرونا گرفتند ولی ما غسال ها حتی یک بار هم مبتلا نشدیم.

مواجهه مستمر با مرگ

زینب ۴۳ ساله با مدرک دیپلم تجربی، غسال دیگری است که در گفت و گو با «اطلاعات» می گوید: علت انتخاب شغلم مربوط به روزی است که در خیابان ایستاده و منتظر ماشین بودم. خانمی مرا سوار کرد و در مسیر با هم صحبت می کردم که متوجه شدم او غسال است. می پرسم: وقتی گفت من



دست خودم راهی سفر آخرت کردم اما شب اول که خاکش کردیم، به خوابم آمد و به من گفت مادر، روسفیدم کردی.

دشواری های دوران کرونا

زهر ۳۴ ساله، غسال یزدی می گوید: در حال حاضر مشغول تحصیل در مقطع کاردانی هستم. اوایل دوران کرونا داوطلبانه و با معرفی یکی از آشنایان که در بخش اداری سازمان آرامستان های یزد کار می کرد شروع به کار کردم، چون از دوران کودکی، غسل میت را دوست داشتم. من همه دوره های آرایشگری را گذرانده بودم تا نان آور خانواده باشم، چون همسر نداشتم ولی علاقه کودکی ام را به یاد آوردم؛ گذشته ای را که در آن، یکی از اقوام فوت می کرد و من از پشت پنجره تمامی مراحل کار غسال ها را نگاه می کردم. بعد از یک هفته آموزش، مشغول شدم. علاقه ام به این شغل، سختی های کار را برایم شیرین می کرد. دوران کرونا روزهای سخت و طاقت فرسایی بود. از صبح لباس مخصوص آنتی باکتریال بلندی را که خیلی گرم بود می پوشیدیم و ماسک می زدیم. آن زمان سالن سیستم سرمایشی و گرمایشی خوبی نداشت و تعداد متوفاهای کرونایی هم خیلی زیاد بود. شرایط خیلی سختی را تحمل کردیم. زهر می افزاید: با توجه به مخالفت خانواده، شغلم را از اقوام مخفی کردم. مادرم اعتقاد داشت که اگر شوهرخواهرهایم از شغل من باخبر شوند زندگی خواهرانم به هم می خورد و آبرویمان می رود ولی یک روز که یکی از اقوام دور مادرم فوت کرده بود مرا در سالن دیدند و خبرش را بین فامیل پیچید. با توجه به واکنش های مردم نسبت به این شغل و علاقه ام به مطالعه کانال هایی با موضوع غسالی و مرگ، کانالی را تشکیل دادم و این شغل را کم کم معرفی کردم. این کانال در حال حاضر بیش از دو هزار عضو دارد. خیلی از اعضا از طرفداران این شغل شده اند و اشتیاق ورود به آن را دارند.

برداشت های نادرست

برخی با تفسیرهای نادرست از مفاهیم مذهبی، فکر می کنند که تماس با مرده موجب «نجاست» یا «بدبینی» می شود؛ در حالی که در اسلام، غسل و کفن میت، یک فریضه واجب کفایی است. زهر می گوید: هیچ کس به اندازه غسال ها در طول روز دوش نمی گیرد، لباس عوض نمی کند و خود را ضدعفونی نمی کند؛ کاملاً برعکس افکاری که مردم درباره غسال ها دارند. او در این زمینه خاطره ای تعریف می کند: من و همکارم به همراه یکی دیگر از همکارانمان که مسئول غسالخانه بود برای ثبت نام دانشگاه رفتیم. وقتی از شغلش پرسیدند و او جواب داد، دانشجو ها واکنش بدی داشتند و خیلی ترسیدند. استاد دانشگاه هم در حالی که تأسف زیادی در چهره اش دیده می شد به او گفت تو اصلاً سر کلاس حاضر نشو، من نمرات را ۲۰ می دهم. از آن لحظه، من و دوست همکارم شغلمان را در دانشگاه پنهان کرده ایم، چراکه واهمه طرد شدن داریم و این که نتوانیم درسمان را ادامه بدهیم. این غسال بانو می افزاید: دو فرزند دارم، یک پسر ۱۵ ساله و یک دختر ۱۱ ساله. با آنها درمورد شغلم صحبت کرده و توضیح داده ام که هر فردی در جامعه شغلی دارد. آنها پذیرفتند، ولی از زمانی که اقوام متوجه شدند شغلم غسالی است، همه رابطه خود را با من، مادرم و حتی خواهرانم قطع کردند؛ درحالی که من شغلم را دوست دارم و حتی اگر کاری با حقوق بالا به من پیشنهاد شود نمی پذیرم، زیرا حلال ترین درآمد را دارم.

مرده شور هستم، نترسیدی؟ می گوید: نه، اصلاً. از آدم های زنده باید بترسیم. من از او درخواست کردم و گفتم من هم می خواهم در غسالخانه کار کنم. زینب ادامه می دهد: همسرم با کار کردن من در غسالخانه مخالفت کرد، زیرا من از خون و بوی الکل می ترسیدم و بیهوش می شدم. قبل از آن در یک درمانگاه کار می کردم و به همین دلیل نتوانسته بودم دوام بیاورم. خانواده ام نیز با توجه شرایط جسمی من مخالف بودند. مادرم به خاطر عدم پذیرش جامعه با این شغل مخالفت کرد اما من بر درخواست خود پافشاری می کردم؛ حتی برای محک زدن خودم یکی دو بار به غسالخانه رفتم و نگاه کردم، خون دیدم، متوفای تصادفی دیدم اما حالم بد نشد. زمانی که ماجرا را برای همسرم تعریف کردم تعجب کرد و پذیرفت که به این شغل مشغول شوم. وی می افزاید: دوران استخداام دو سال طول کشید. بدون این که در دوره آموزشی شرکت کنم، پس از مطالعه جزوه ای که همکارانم در اختیارم قرار دادند، امتحان دادم و نمره بالایی گرفتم. برای مصاحبه هم سوالات غسل، تیمم و احکام پرسیدند و من پاسخ دادم؛ چراکه با علاقه وارد کار شده بودم و از نزدیک مراحل آن را دیده بودم و از کار خوشم آمده بود.

جامعه ما را نمی پذیرد

متأسفانه هنوز برخی افراد از جامعه غسالان رو برمی گردانند و آنها را نمی پذیرند. زینب تعریف می کند: یک بار به آرایشگاه رفته بودم و قبل از این که نوبتم شود، با تلفن صحبت می کردم. آرایشگر گوشش به من بود و فهمید که غسالم. دستیارانش گفتند ما او را اصلاح نمی کنیم. من متوجه شدم اما نشستم. بلند نشدم که به آنها برنخورم. خانم صاحب سالن به من گفت همکاران شنیدند شما چه گفتید و دوست ندارند به شما خدمات بدهند. من امروز خودم کارت را انجام می دهم اما دفعه بعد دیگر به اینجا نیا. او که در حین کار ماسک زده بود، درباره شغلم پرسید و من توضیح دادم که ما روزی چند بار دوش می گیریم، سه مدل دستکش می پوشیم؛ دو دستکش بزرگ تا بازوها و یک دستکش آشپزخانه. وقتی کار تمام می شود، الکل می زنیم، ضدعفونی می کنیم، با صابون می شویم و حمام می کنیم؛ یعنی ما از آنها تمیزتر هستیم. او گفت پس شما خانه تان هم تمیز است. گفتن خانه ما مثل خانه شماست، هیچ فرقی نمی کند. وی می افزاید: من دو پسر ۱۸ و ۲۱ ساله دارم. بچه های من خیلی خوب تربیت شده اند و شخصیت قوی دارند. دوست ندارند کسی در این مورد به آنها چیزی بگوید. پسر کوچکم در محل کار به استادش گفته که مادرش غسال است و طوری رفتار می کند که کسی جرأت ندارد چیزی بگوید. پسر بزرگم نظامی است. او هم در زمان پذیرشش، شغل مرا گفت، مسئول پذیرش به او گفت اینجا ممکن است مسخره تان کنند، به دیگران بگو مادرم خانه دار است یا در شهرداری کار می کند. البته من نگران آینده خصوصاً ازدواج پسرانم هستم. این زن غسال می گوید: واکنش خانواده همسرم وقتی از شغلم باخبر شدند خیلی زشت بود. حرفی نزدند اما نگاه ها و عکس العملشان خیلی ناراحت کننده بود. از او می پرسم: آیا تا به حال کسی از نزدیکان را غسل داده ای؟ با گریه می گوید: مادرم. من مادرم را شستم و غسل دادم. وقتی به یادش می افتم از دستانم بدم می آید. از خودم می پرسیدم مگر مادر به کجا می رود که تو بدرقه اش می کنی؟ کارهایش را انجام می دهی که زود خاکش کنی؟ اما کارهایی را که خودش وصیت کرده بود انجام دادم. زینب می گوید: سعی می کردم موقعی که مادرم را غسل می دادم، خوب نگاهش کنم تا چهره اش فراموشم نشود. در پایان کار ناراحت بودم که مادرم را با



برخی با تفسیرهای نادرست از مفاهیم مذهبی، فکر می کنند که تماس با مرده موجب «نجاست» یا «بدبینی» می شود؛ در حالی که در اسلام، غسل و کفن میت، یک فریضه واجب کفایی است. زهر می گوید: هیچ کس به اندازه غسال ها در طول روز دوش نمی گیرد، لباس عوض نمی کند و خود را ضدعفونی نمی کند؛ کاملاً برعکس افکاری که مردم درباره غسال ها دارند.